Quarterly Journal of Linguistics & Khorasan Dialects, Vol. 15. No.4 /Serial Number.33 (Winter 2024)

https://doi.org/10.22067/jlkd.2024.83887.1185

A New Glance at the Third Person Singular Pronoun Enclitic (aš/eš) in Colloquial Persian based on Functional Approach[1]

Faeqe Ebrahim Poornik[2]
PhD Candidate in Linguistics, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran
(Corresponding author)
Aliye Kord Zaferanloo Kambuzia[3]
Associate Professor in Linguistics, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran
Mohammad Dabir Moghaddam[4]
Professor in Linguistics, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran

Received: August 11, 2023 **Accepted: April 6, 2024**

Abstract

This research tried to investigate a specific case of pronominal enclitic (eš/aš) in colloquial Persian based on functional approach. Two novels including a total of 56,500 words and the data on the internet were used as corpus. A corpus of 110 sentences with the desired structure were extracted. The investigation revealed that the reference of pronominal enclitic is the common and assumed knowledge of interlocutors which might be represented as a proposition in the discourse or activated by an element in the language. The pronominal enclitic is structurally a presupposition trigger and adjuncts (rastaš, haqiqataš, vaqeiataš) are discourse markers. The reference enclitic holds old information and is a specified definite. The predicate following enclitic holds new information and is a specified indefinite. This predicate contains focal information. The third person singular enclitic appears both as an adjunct and as a clause at the beginning of the sentence and can be omitted. Their semantic and pragmatic function is truth assertion.

Keywords: Pronominal Enclitic, Information Structure, Definiteness, Functionalism, Colloquial Persian

1. The paper is an extract of doctoral dissertation.
2. Email: faeqepoornik23@gmail.com
3. Email: akord@modares.ac.ir
4. Email: mdabirmoghaddam@gmail.com

https://doi.org/10.22067/jlkd.2024.83887.1185

مجلهٔ زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان، شمارهٔ ۳۳، زمستان ۱۴۰۲
مقالهٔ پژوهشی

نگاهی تازه به پی‌بست ضمیری سوم‌شخص مفرد (ـش /aš/eš) در فارسی محاوره‌ای از منظر نقش‌گرایی*

فائقه ابراهیم پورنیک، دانشجوی دکتری زبانشناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران[1]
(نویسندهٔ مسئول)
عالیه کرد زعفرانلو کامبوزیا، دانشیار زبانشناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران[2]
محمد دبیرمقدم، استاد زبانشناسی، دانشگاه علّامه طباطبائی، تهران، ایران[3]
صص ۲۵-۴۹

چکیده

در پژوهش حاضر تلاش می‌شود یک مورد خاص از کاربرد پی‌بست ضمیری (ـش) در فارسی محاوره‌ای از منظر نقش‌گرایی موردبررسی قرار گیرد. برای تهیه پیکره از دو رمان مجموعاً ۵۶۵۰۰ واژه‌ای که به زبان محاوره‌ای نگارش یافته و هم‌چنین اطلاعات موجود در فضای مجازی استفاده شد و ۱۱۰ جمله با ساخت موردنظر استخراج گردید. بررسی داده‌ها نشان می‌دهد مرجع پی‌بست (ـش) دانش مشترک و مفروض میان طرفین مکالمه است که ممکن است در قالب یک گزاره در گفتمان بازنمایی شود و یا با استفاده از یک عنصر در زبان فعال شود؛ بنابراین پی‌بست (ـش) از لحاظ ساختاری محرک پیش‌انگاری و افزوده‌های (راستش، حقیقتش، واقعیتش) گفتمان‌نما هستند. مرجع پی‌بست حاوی اطلاع کهنه و معرفهٔ مشخص است؛ اما گزارهٔ پس از آن حاوی اطلاع نو و نکرهٔ مشخص است. گزاره‌ای که پس از پی‌بست ضمیری می‌آید کانون اطلاعی جمله است. پی‌بست ضمیری سوم‌شخص مفرد هم در قالب افزوده و هم یک بند در آغاز جمله ظاهر می‌شود که هر دو صورت در جمله قابل‌حذف هستند و نقش معنایی و کاربردی آنان تصریحِ بیان حقیقت است.

کلیدواژه‌ها: پی‌بست ضمیری، ساخت اطلاع، معرفگی، نقش‌گرایی، فارسی محاوره‌ای.

* این مقاله مستخرج از رسالهٔ دکتری فائقه ابراهیم پورنیک است.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۵/ ۲۰ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۱/۱۸

پست الکترونیکی:
1. faeqepoornik23@gmail.com
2. akord@modares.ac.ir
3. mdabirmoghaddam@gmail.com

۱. مقدمه

ضمایر نقش و جایگاه ویژه‌ای در هر زبانی ایفا می‌کنند. در حالت کلی، ضمایر را عناصری می‌دانند که از تکرار اسم جلوگیری می‌کنند، اما بسامد و کارکرد ضمایر در زبان بسیار متنوع‌تر و پیچیده‌تر از این است. ضمایر به دو صورت آزاد و وابسته در زبان فارسی ظاهر می‌شوند. ضمایر وابسته با عناوین مختلفی شناخته می‌شوند. در دستور سنتی به‌عنوان ضمایر متّصل یا ضمایر وابسته نامیده می‌شوند و در زبان‌شناسی با عنوان واژه‌بست‌های ضمیری از آن‌ها نام برده می‌شود، چراکه ضمایر وابسته از نظر نحوی مستقل و از نظر واجی وابسته به واژهٔ پایه هستند؛ یعنی دارای ویژگی‌های واژه‌بستی هستند، پس در زمرهٔ واژه‌بست‌های زبان فارسی قرار می‌گیرند. ازآنجاکه ضمایر وابسته در زبان فارسی همواره در پایان واژه قرار می‌گیرند، با عنوان پی‌بست‌های ضمیری نیز شناخته می‌شوند. در پژوهش حاضر نیز از همین عنوان استفاده خواهد شد. پی‌بست‌های ضمیری از چند منظر قابل‌بررسی هستند. از منظر میزبان یعنی پایه‌ای که به آن متصل می‌شوند، مرجع، یعنی چیزی یا کسی که به آن ارجاع می‌دهند و از نگاه نقشی که در جمله ایفا می‌کنند. پژوهش‌های متعددی در زبان فارسی به بررسی این موارد پرداخته‌اند، اما در این مقاله تلاش می‌شود نقش و کارکرد پی‌بست ضمیری (ـش) در یک مورد مشخص موردبررسی قرار گیرد.

این پی‌بست ضمیری به لحاظ دستوری نشان‌دهندهٔ سوم‌شخص مفرد است، اما در برخی جملات در جایگاهی قرار می‌گیرد که نمی‌توان مرجع مشخصی برای آن تعیین کرد؛ به‌عبارت‌دیگر، این پی‌بست در جایگاه‌هایی قرار می‌گیرد که پنج پی‌بست ضمیری دیگر در زبان فارسی این امکان را ندارند و همین امر سبب می‌شود که این پی‌بست نقش و جایگاهی گسترده‌تر و پیچیده‌تر در زبان فارسی ایفا کند. در این ساخت، پی‌بست (ـش) با پیوستن به تعداد محدودی از اسامی (واقعیت، حقیقت، راست) آن‌ها را تبدیل به قید یا افزوده می‌کند و عموماً در ابتدای جمله می‌آید و افزوده نیز قابل‌حذف است. ضمن این‌که این ساخت در زبان گفتاری کاربرد دارد. جهان‌پناه (۱۳۸۰)، نغزگوی‌کهن (۱۳۹۳)، اعتباری، علیزاده (۱۴۰۱) و دیگران مطالعاتی دررابطه با پی‌بست‌های ضمیری در زبان فارسی انجام داده‌اند که در بخش پیشینه به آن‌ها اشاره خواهد شد. این مطالعات بیش‌تر بر ابعاد معنایی پی‌بست‌های ضمیری تمرکز داشته و سیر تحول معنایی آن را در طی قرون موردبررسی قرار می‌دهند. در این مقاله تلاش می‌شود از منظر نقشی مرجع پی‌بست یا واژه‌بست ضمیری (ـش) و نقش آن در توزیع اطلاع در جمله موردبررسی قرار گیرد. آنچه این پژوهش را از پژوهش‌های پیشین متمایز می‌کند نوع نگاه به پی‌بست ضمیری است. به این معنا که در تحلیل این عنصر بیشتر ابعاد نقشی، گفتمانی، معنایی و بافتی موردتوجه قرار می‌گیرد. نکتهٔ دیگر آن‌که پژوهش‌های پیشین پی‌بست ضمیری

سوم‌شخص مفرد را از نظر ارجاع‌پذیری ضعیف (جهان‌پناه، ۱۳۸۰) و یا ضمیر بی‌مرجع (وحیدیان، ۱۳۴۳) معرفی می‌کنند، اما در این پژوهش با نگاهی نقشی نشان داده خواهد شد که مرجع پی‌بست (ـش) دانش مشترک و مفروض میان طرفین مکالمه است. با توجه به مطالبی که بیان شد، پرسش‌ها و فرضیه‌های پژوهش ازاین‌قرارند:

پرسش‌ها

۱. از نظر نقشی مرجع پی‌بست سوم‌شخص مفرد در (راستش، واقعیتش، حقیقتش و ...) چیست؟

۲. این پی‌بست چه نقشی در توزیع اطلاع در جمله ایفا می‌کند؟

۳. تظاهر (ـش) در جمله به چه صورت است و چه کاربردی در جمله دارد؟

فرضیه‌ها

۱. مرجع پی‌بست سوم‌شخص مفرد آن چیزی است که در پیش‌انگارهٔ ذهنی طرفین گفت‌وگو وجود دارد.

۲. گزارهٔ پس از پی‌بست از نظر اطلاعی برای گوینده اطلاع کهنه و برای شنونده اطلاع نو است.

۳. پی‌بست (ـش) از اسم به‌عنوان میزبان استفاده می‌کند و آن را به قید تبدیل می‌کند و در حالت بی‌نشان گوینده برای تصریح واقعیت از آن استفاده می‌کند.

۲. پیشینهٔ پژوهش

به‌طورکلی پژوهش‌هایی در مورد ضمایر در زبان فارسی از منظرهای مختلف انجام شده است که به آن‌ها اشاره می‌شود.

وحیدیان (۱۳۴۳: ۴۳) پی‌بست (ـش) در برخی ساخت‌ها را (ضمیر بی‌مرجع) و ضمیر پی‌بستی جمع در جملهٔ (رفتم خونهٔ حسنشون) را معرفه‌ساز می‌داند. جهان‌پناه (۱۳۸۰: ۲۵) برای اولین بار به این نکته اشاره می‌کند که واژه‌بست ضمیری سوم‌شخص مفرد در فارسی گفتاری در نقش‌های غیرضمیری کاربرد دارد و برای آن نقش‌های قیدسازی، معرفه و تأکید قائل شده است. ایشان هم‌چنین با اشاره به مواردی مثل (راس و پوس کندش)، (خدایی‌اش)، (آخرش) و ... معتقدند در موارد این‌چنینی با افزوده شدن واژه‌بست مقولهٔ پایه تغییر می‌کند و صفت به قید تبدیل می‌شود. ضمن اینکه در این موارد با تضعیف ارجاع‌پذیری پی‌بست روبه‌رو هستیم.

حیدری‌زادی (۱۳۸۷) با تحلیل ضمایر از منظر شناختی، معرفگی و مرجع‌گزینی را دو فرایند شناختی متفاوت می‌داند که دارای اساس تجربه‌ای واحدی هستند. به این معنا که انسان با نگاشت تفاوت‌های جهان بیرون بر قوهٔ شناخت خود دامنه‌های متفاوتی را برای ارجاع‌دهی متفاوت در ذهن خود به وجود می‌آورند که نمود زبانی آن به‌صورت

ضمایر متفاوت است. از طرف دیگر، ما با الگوگیری از توانایی‌هایمان در هدایت جهت دید دیگران قادریم که تمرکز و تشخیص دیگران را به‌صورت ذهنی هدایت کنیم که به‌صورت معرفگی در زبان نمود می‌یابد.

صراحی (۱۳۹۲) با مطالعه رده‌شناختی واژه‌بست در زبان فارسی براساس الگوهای رده‌شناسی آیخن والد (۲۰۰۳)، بیکل ونیکلز (۲۰۰۷) و کلاونس (۱۹۸۵) ثابت می‌کند که ضمایر متصل شخصی، نشانهٔ عطف "واو"، نشانهٔ کسرهٔ اضافه "ِ" و صورت‌های فعل ربط همگی واژه‌بست به‌حساب می‌آیند. همچنین صراحی به این مسئله اشاره دارد که در مطالعات مربوط به واژه‌بست نمی‌توان تنها به اصول ساختواژی تکیه کرد و پارامترهای واج‌شناختی و نحوی را نادیده گرفت.

نزدیک‌ترین پژوهشی که به‌طور مشخص پی‌بست ضمیری (ـش) را موردتوجه قرار داده مربوط به نغزگوی کهن (۱۳۹۳: ۱۳۴۷-۱۳۴۵) است که علت رفتار بینابینی واژه‌بست‌ها را شیوهٔ تکوین آن‌ها می‌داند، زیرا از کلمات نقشی به وجود می‌آیند و معمولاً تبدیل به وند تصریفی می‌شوند. نغزگوی کهن این شیوهٔ تکوین را با نمودار مرحله‌ای دستوری‌شدگی به نمایش می‌گذارد. ایشان معتقدند واژه‌بست (ـش) در بعضی از کاربردها با از دست دادن خصوصیات واژه‌بستی و نیز ارجاع‌پذیری خود تبدیل به وند اشتقاقی شده است. براساس دیدگاه ایشان واژه‌بست (ـش) با کسب مؤلفه‌های معنایی جدید و کاهش مشخصه‌های دستوری و تضعیف ارجاع‌پذیری به واژه‌بست حاشیه‌ای[1] تبدیل می‌شود.

مدرسی (۱۳۹۳) با بررسی نقش ضمایر در بازنمایی ساخت اطلاع در جمله، به این نتیجه می‌رسد که صورت‌های ضمیری جدا و پیوسته در روابط مبتدایی و کانونی شرکت می‌کنند. صورت‌های پیوستهٔ ضمیری عموماً در قلمرو کانون حضور پیدا می‌کنند و در جایگاه مبتدا این عناصر به اسم دیگری که نقش مبتدایی دارد متصل می‌شوند، بنابراین بهتر است گفته شود در قلمرو مبتدا قرار می‌گیرند.

مزینانی و شریفی (۱۳۹۴) به بررسی نظام واژه‌بستی ضمیری در تاریخ زبان فارسی و علل تحول آن پرداخته‌اند. ایشان در بررسی درزمانی دریافتند که زبان فارسی باستان و میانه، مانند سایر زبان‌های هندواروپایی باستان، از نظام جایگاه دوم تبعیت می‌کرده است و به دنبال حذف نظام حالت‌نشانی ارگتیو، فارسی نوقدیم از هر دو نظام واژه‌بستی تبعیت می‌کرد. به این صورت که واژه‌بست‌ها در این دوره در نقش مفعول افعال متعدی و در حالات به‌ای، برایی و ازی با افعال دومفعولی از نظام فعلی تبعیت می‌کردند. درنهایت، زبان فارسی معیار، صرف‌نظر از گویش‌ها، با تقلیل

1. marginal clitic

معنادار در حالت‌های نحوی واژه‌بست‌ها به این سه الگوی ساختاری دست‌یافته است: ۱. پیوستن به حرف‌اضافه فقط در نقش مفعول آن؛ ۲. پیوستن به اسم در نقش مضاف‌الیه؛ ۳. پیوستن به انتهای جزء اول افعال مرکب یا انتهای فعل متعدی، فقط در حالت مفعول مستقیم. همچنین علت دستیابی زبان فارسی به این سه الگوی ساختاری را حذف پایانه‌های صرفی نشانگر حالت نحوی در تطور تاریخی این زبان و تلاش گویشوران در ابهام‌زدایی ناشی از این تحول ساخت‌واژی می‌دانند. ایشان عامل دیگر را آشنایی نویسندگان و خواص با زبان عربی می‌دانند.

مزینانی و همکاران (۱۳۹۵) به بررسی واژه‌بست‌های مفعولی و آرایش بنیادین آنان در زبان فارسی در چارچوب دستور گشتاری و مبانی رده‌شناسی پرداختند و با استناد به بی‌ثباتی جایگاه ظهور واژه‌بست، قابلیت جابه‌جایی آن، آرایش بنیادین واژگان و شواهد تاریخی و تطبیقی نتیجه گرفتند که گشتار حرکت آلفا، واژه‌بست را از جایگاه اولیه خود که پیش از فعل است، به حرکت درآورده و به سمت میزبان‌های مجاز هدایت می‌کند. همچنین دریافتند که در زبان فارسی معاصر، واژه‌بست‌افزایی به هیچ‌یک از سازه‌های شرکت‌کننده در فرایند انضمام ممکن نبوده و این مورد باعث گسترش استفاده از پیش‌اضافه‌ها شده است. آنان با استناد به همگانی ۲۵ گرینبرگ مبنی بر عدم مشاهده زبانی با دو ترتیب "مفعول+فعل" و "فعل+ضمیر واژه‌بستی" به‌صورت همزمان، نتیجه گرفتند که زبان فارسی در سیر تطور تاریخی خود، هرچه بیشتر از گرایش‌های ساختاری رده‌ی SOV فاصله گرفته و به رده SVO نزدیک‌تر شده است.

اعتباری و همکاران (۱۴۰۱) به بررسی تحولات معنایی مالک واژه‌بستی در ساخت اضافی نو برمبنای نظریهٔ هاینه (۱۹۹۷)، نیکیفوریدو (۱۹۹۱) و لمان (۲۰۰۲) پرداختند و پس از ارائهٔ یک نقشهٔ معنایی از مالک واژه‌بستی نشان دادند این تحول معنایی مسیری را از روابط عینی‌تر به انتزاعی‌تر پیموده است. این انتزاعی‌شدگی را می‌توان به‌خوبی در رابطهٔ جزء–کل دید که در آن تحول از روابط عینی‌تر مانند اعضای بدن و اجزای اشیا به روابط انتزاعی‌تر مانند مقادیر و بخش‌نمایی صورت گرفته است. براساس نقشهٔ معناییِ مالک واژه‌بستی، دو رابطهٔ خویشاوندی و اعضای بدن در کنار تملک به‌عنوان معانی بنیادین ساخت ملکی درنظرگرفته شدند. به‌علاوه روابط معنایی اجتماعی، زمانی، فضایی، بخش‌نما، تقابلی_بخش‌نما، معرفهٔ پیوندی و معرفهٔ غیرپیوندی نیز به نقشهٔ معنایی ارائه‌شده توسط نیکیفوریدو اضافه شد. هم‌چنین ازنظر بسامد وقوع، سوم‌شخص مفرد با اختلاف بیش‌ترین بسامد را به خود اختصاص داد که به‌تبع آن روابط معنایی متنوع‌تر و انتزاعی‌تری را نمایندگی می‌کند. ایشان در مطالعه‌ای دیگر (۱۴۰۱) نشان دادند نقش‌های غیرضمیری (ـِش) درواقع از نقش ملکی نشأت گرفته‌اند. به عقیدهٔ ایشان، نقش‌هایی که پیش‌تر با عنوان قیدسازی یا تأکید معرفی شده‌اند، درواقع نقش تقابلی_ بخش‌نما هستند که در بافت‌هایی به‌صورت قیدگونه یا تأکید نیز کاربرد

دارد.

کاپن[1] و ناسنتینی[2] (۲۰۰۰) مرجع واژه‌بست‌های ضمیری را در دو گروه قرار می‌دهند: ۱. گروه اسمی. ۲. گزاره ناسنتینی هر دو نوع ارجاع را حاوی اطلاع کهنه می‌داند. کاپن (۲۰۱۳) واژه‌بست‌ها را عناصری می‌داند که نقش آن‌ها برقراری ارتباط با گفتمان پیشین است. او این نقش را نوعی پیش‌انگاری[3] می‌داند و معتقد است این پیش‌انگاری از طریق واژه‌بست‌های ضمیری انجام می‌شود، به‌این‌ترتیب که واژه‌بست‌های ضمیری میان خود و چیزی (مرجع/ گزاره[4]) رابطهٔ ارجاعی برقرار می‌کنند. لونتی[5] (۲۰۰۷) با اتکا به ویژگی‌های ارجاعی واژه‌بست‌های ضمیری، همواره پیرو این دیدگاه است که میان واژه‌بست‌های ضمیری و معرفگی ارتباط قوی برقرار است. هوسینگر[6] و کیسر[7] (۲۰۰۳) معرفگی را مشخصهٔ کاربردشناختی گفتمان می‌دانند که نشان می‌دهد وقتی مرجع ما در گفتمان با یک سازهٔ معرفه همراه شود، می‌تواند با یک عنصر گفتمانی که از پیش معرفی شده شناسایی شود. کاپن (۲۰۰۰) همچنین بر این باور است که واژه‌بست‌های ضمیری به چیزی ارجاع می‌دهند که در گفتمان برجسته باشد، چه مرجع ما از نوع گروه اسمی باشد و چه یک گزارهٔ کامل. آریل[8] (۲۰۰۸) نیز با اشاره به اینکه ضمایر عموماً با میزان بالای فعال‌سازی همراه هستند و به چیزهای برجسته ارجاع می‌دهند با کاپن هم‌عقیده است. کورور[9] و دلفیتو[10] (۱۹۹۹) معتقدند برخلاف ضمایر، مشخصهٔ [انسان] مشخصهٔ ذاتی واژه‌بست‌ها نیست و نوع فعل در جمله و یا نوع ترکیب آن این ویژگی را برای واژه‌بست‌ها به ارمغان می‌آورد. کاپن مشخصهٔ [انسان] دربارهٔ واژه‌بست‌ها را بیش‌تر برگرفته از مشخصه‌های سازه‌ای می‌داند که به آن ارجاع می‌دهد نه فعل.

در زمینهٔ ارتباط بین واژه‌بست‌های ضمیری و بحث معرفگی نظریات متعددی مطرح شده است و پژوهشگران با مفهوم «گزینش نقشی[11]» به تحلیل آن می‌پردازند. گزینش نقشی به معنای انتخاب یک مرجع مشخص از یک گفتمان مفروض است و برای بیان ارتباط بین مرجع و گوینده (یا شناسنده[12]) ابزار مناسبی است. کاپن (۲۰۱۳) معتقد است که گزینش نقشی در واژه‌بست‌های ضمیری یک رابطهٔ سه‌گانه بین مرجع مفروض، گوینده و شناسنده برقرار می‌کند. او همچنین معرفگی[13] و نه مشخص‌بودگی[14] را ویژگی واژه‌بست‌ها می‌داند. هویسینگر قابل‌شناسایی بودن را ملاک

1. Capone
2. Nocentini
3. Presupposition
4. proposition
5. Leonetti
6. Heusinger
7. Kaiser
8. Ariel
9. Corver
10. Delfitto
11. choice functions
12. cognizer
13. definiteness
14. specificity

معرفگی می‌داند؛ اما لونتی معتقد است وقتی یک گروه اسمی معرفه باشد، پس مشخص هم هست. یکی از مهم‌ترین نظریات کاپن این است که واژه‌بست‌های ضمیری به یک گزاره ارجاع می‌دهند. او این واژه‌بست‌ها را «واژه‌بست‌های پیش‌انگارانه[1]» می‌داند.

۳. روش پژوهش

برای جمع‌آوری داده‌ها، از پیکرهٔ دو رمان که مجموعاً ۵۶۵۰۰ کلمه را دربرمی‌گیرد و به زبان محاوره‌ای نگارش یافته استفاده شد. هم‌چنین جست‌وجو در فضای مجازی نیز در تکمیل پیکره سودمند بود. مجموعاً ۱۱۰ جمله با ساخت موردنظر یافت شد که این جملات از منظر نوع حضور پی‌بست، جایگاهِ افزوده، نوع جملاتی که پس از آن می‌آید، مرجع پی‌بست و ساخت اطلاع موردبررسی قرار گرفت. ازآنجاکه در این پژوهش از پیکرهٔ صوتی استفاده نشد، نمی‌توان دربارهٔ ویژگی‌های آوایی به‌ویژه حضور یا عدم حضور مکث پس از افزوده با اطمینان صحبت کرد و نظر قطعی نیازمند پژوهشی مستقل با بهره‌گیری از پیکرهٔ صوتی است.

۴. یافته‌های پژوهش

ضمایر جزو عناصر دستوری پربسامد و پرکاربرد در هر زبانی محسوب می‌شوند. این عناصر در متن برای ارجاع به یک مرجع و در خارج از متن برای اشاره به مصداقی مشخص به کار می‌روند. (براون و یول، ۱۹۸۳). در الگوهای ساخت اطلاع جمله، ضمیر عموماً از عناصر اطلاعی محسوب می‌شود و معمولاً اطلاع کهنه را بازنمایی می‌کند. (مدرسی، ۱۳۹۳، به نقل از پرینس، ۱۹۸۱، لمبرکت، ۱۹۹۶، هالیدی و متیسن، ۲۰۰۴). ضمایر وابسته یا پی‌بست‌های ضمیری در زبان فارسی از مقولات دستوری متنوعی چون: اسم، صفت، حروف اضافه، فعل و... به‌عنوان میزبان استفاده می‌کنند و بسته به جایگاه خود در جمله نقش‌های فاعلی، مفعولی، اضافی و متممی را به عهده می‌گیرند. شش پی‌بست ضمیری فارسی در هر جایگاهی که در جمله بیایند و در حالت بی‌نشان رفتاری قابل پیش‌بینی از خود نشان می‌دهند، زیرا به شخص و شی ارجاع می‌دهند، اما در میان آن‌ها پی‌بست سوم‌شخص مفرد گاهی در جایگاهی قرار می‌گیرد که نشان‌دار است و تشخیص مرجع و مصداق آن در چنین مواردی ساده نمی‌نماید. در این پژوهش یک مورد خاص از کاربرد پی‌بست (ـش) در زبان فارسی از منظر نقشی و گفتمانی بررسی می‌شود. به پاره‌گفتار زیر توجه کنید:

---

1. Presuppositional clitic

۱. الف) چیزی که گفتم رو گرفتی؟

ب) راستش (،) وقت نکردم برم بازار

در مکالمهٔ بالا که میان دو نفر اتفاق می‌افتد، گویندهٔ ب در پاسخ گویندهٔ الف از قید یا افزودهٔ (راستش) استفاده می‌کند. این سازه قید یا افزوده در نظر گرفته شد؛ زیرا قابل‌حذف است. اگرچه حضور این افزوده در جمله اختیاری است، اما در صورت حضور باید با پی‌بست (ـش) همراه باشد و حضور آن به‌تنهایی جمله را غیردستوری می‌کند:

وقت نکردم برم بازار.

*راست (،) وقت نکردم برم بازار.

به مثال دیگر توجه کنید:

۲. الف) اون روز چه اتفاقی افتاد؟

ب) واقعیتش (،) مریم تصادف کرد.

این پاره‌گفتار هم مشابه پاره‌گفتار اول است. فقط به جای افزودهٔ (راستش) از (واقعیتش) استفاده شده است. در این مورد هم با حذف افزوده جمله همچنان درست است، اما در صورت حضور باید با پی‌بست ضمیری همراه باشد.

این نوع ساخت‌ها ویژگی‌های مشابهی دارند که به آن‌ها اشاره می‌شود:

- در این ساخت‌ها پی‌بست ضمیری تنها به‌صورت سوم شخص مفرد ظاهر می‌شود.
- در زبان محاوره رخ می‌دهد.
- حضور افزوده اختیاری است، اما در صورت حضور باید با پی‌بست (ـش) هم‌راه باشد.
- پی‌بست (ـش) به یک اسم متصل می‌شود و با پیوستن به آن، مفهومِ یک بند یا جمله را القا می‌کند.

با توجه به آنچه گفته شد، این پرسش مطرح می‌شود که مرجع پی‌بست ضمیری (ـش) چه می‌تواند باشد؟ و تبیین وجود این ضمیر از منظر نقشی چیست؟ به مثال‌های زیر توجه کنید:

۳. واقعیتش را بخواهید، من چون زبان پرتغالی بلد نیستم متوجه نشدم ایشان چه جملاتی بر زبان آوردند.

۴. واقعیتش اینه که منچستر هیچ‌وقت تقریباً توی مسابقات اروپایی عددی نبوده.

۵. حقیقتش را بخواهید، مرثیه‌سرایی و اعتراض ورزشکار و هنرمند حکومتی را هم باور نمی‌کنم

۶. حقیقتش این است که جای خالی امثال او این روزها بیشتر هم به چشم میاید.

مثال‌های بالا نشان می‌دهد که پی‌بست سوم‌شخص مفرد اگرچه در حالت بی‌نشان در قالب افزوده ظاهر می‌شود، اما به‌صورت جمله نیز می‌تواند نمود پیدا کند. در جملات ۳ و ۵ سازهٔ ابتدایی جمله افزوده نیست، بلکه یکی از موضوعات فعل و غیرقابل‌حذف است و نقش مفعولی گرفته است. در جملات ۴ و ۶ نیز شرایط مشابه است با این تفاوت که سازهٔ موردنظر در درون جملهٔ اسنادی آمده، نقش نهاد یا آغازگر دارد و البته غیرقابل‌حذف است. در هر دو مورد آنچه مشترک است، نقش موضوعی سازهٔ آغازی در ساخت جمله و غیرقابل‌حذف بودن آن‌ها است. درحالی‌که در موارد بی‌نشان که سازهٔ موردنظر در قالب افزوده ظاهر می‌شود حضور آن اختیاری است. نکتهٔ دیگر آن‌که غیر از جملاتی که با افزودهٔ (راستش) آغاز می‌شوند دو افزودهٔ دیگر در قالب بند نیز ظاهر می‌شوند:

۷. * راستش اینه که وقت نکردم برم بازار.

۸. واقعیتش/واقعیت اینه که مریم تصادف کرد.

۹. حقیقتش/حقیقت اینه که از کارش بدم اومد.

دو مورد از سه مثال بالا که افزوده در قالب جملهٔ کامل آمده دستوری و یک مورد غیردستوری است. دیگر آنکه با تبدیل افزوده به جمله مقولهٔ کلمه تغییر می‌کند، چراکه در مثال‌های بالا کلمات (واقعیت)، (حقیقت) دیگر قید نیستند، بلکه اسم محسوب می‌شوند و در جمله نقش‌پذیر هستند، بنابراین حذف آن‌ها جمله را غیردستوری می‌کند.

*_ اینه که مریم تصادف کرد.

*_ اینه که از کارش بدم اومد.

حذف این کلمات تنها با حذف شدن کل بند امکان‌پذیر است.

– مریم تصادف کرد.

– از کارش بدم اومد.

برای بهتر روشن شدن مطلب، آمار به دست آمده از داده‌ها در جدول زیر نمایش داده می‌شود:

۱. اطلاعات مستخرج از پیکره

	تعداد جملات	نوع جمله	جایگاه	معنا	ساخت
راستش	۳۵	خبری مثبت: ۳۱ خبری منفی: ۳ پرسشی: ۱	آغازگر: ۳۴ پایان‌بخش: ۱	بیان احساس:۵ اعلام نظر: ۷ دادن اطلاع: ۱۶ مقدمه‌چینی: ۵ کسب اطلاع:۲	افزوده:۳۵ بند: ۰
حقیقتش	۳۷	خبری مثبت: ۲۶ خبری منفی: ۱۱ پرسشی:۰	آغازگر: ۳۲ پایان‌بخش: ۵	بیان احساس:۱۲ اعلام نظر: ۸ دادن اطلاع: ۱۳ مقدمه‌چینی:۰	افزوده:۲۵ بند: ۱۲
واقعیتش	۳۸	خبری مثبت: ۲۵ خبری منفی: ۱۳ پرسشی: ۰	آغازگر: ۳۵ پایان‌بخش: ۳	بیان احساس:۸ اعلام نظر: ۱۰ دادن اطلاع: ۱۹ مقدمه‌چینی:۱	افزوده:۲۳ بند: ۱۵
مجموع	۱۱۰	خبری مثبت: ۸۲ خبری منفی: ۲۷ پرسشی: ۱	آغازگر: ۱۰۱ پایان‌بخش: ۹	بیان احساس:۲۵ اعلام نظر: ۲۵ دادن اطلاع: ۴۸ مقدمه‌چینی:۶ کسب اطلاع: ۲	افزوده:۸۳ بند: ۲۷

سه افزودهٔ موردبررسی با پی‌بست ضمیری (ـش) بیشتر در قالب افزوده و در جایگاه آغازگر قرار گرفته است. نوع جملاتی که در ادامهٔ افزوده یا بند می‌آیند اغلب خبری مثبت هستند؛ بنابراین از لحاظ ساختاری، پی‌بست ضمیری در حالت بی‌نشان در جایگاه آغازگر قرار می‌گیرد و نوع حضور آن در قالب افزوده است. از نظر مشخصات آوایی و وقوع مکث پس از افزوده نمی‌توان با اطمینان صحبت کرد، زیرا داده‌های این پژوهش از پیکرهٔ نوشتاری تهیه شده است و علائم سجاوندی مثل ویرگول که نشانهٔ مکث در گفتار است به دقت در آن رعایت نشده بود و امکان دسترسی به پیکرهٔ صوتی نیز وجود نداشت. به نظر نگارنده وقوع مکث پس از افزوده در آغاز جمله پارامتری گوینده‌محور است و بسته به ویژگی‌های گوینده (آرام یا تند صحبت کردن)، میزان قطعیت او برای بیان قصد و منظور و یا ارائهٔ اطلاع نو به شنونده می‌تواند به دو صورت بدون مکث و با مکث به کار رود. به این معنا که اگر گوینده برای بیان احساس یا حقیقت تردید داشته باشد یا به هر دلیلی نگران بیان واقعیت باشد، پس از افزوده مکث رخ می‌دهد و این مکث ممکن است طولانی هم باشد. این شرایط می‌تواند در صحبت با یک مقام اجتماعی بالاتر یا حتی در درون خانواده میان فرزندان و پدر و مادر رخ دهد، اما در گفت‌وگوی میان دو دوست که ترس و تردیدی از بیان واقعیت وجود ندارد، ممکن است هیچ مکثی اتفاق نیفتد؛ بنابراین حضور یا عدم حضور مکث پس از افزوده می‌تواند تابعی از بافت موقعیت، رابطهٔ طرفین گفت‌وگو، ویژگی‌های گفتمانی، شرایط روحی گوینده و میزان قطعیت او از بیان واقعیت باشد.

در رویکرد نقش‌گرایی، افزوده‌ها یا ذاتاً دارای ساخت آغازگری-پایان‌بخشی[1] هستند و یا مشخصهٔ آن را دارند. افزوده‌هایی که ذاتاً دارای این ساخت هستند، اگر در جمله حضور پیدا کنند، در جایگاه آغازی می‌آیند. افزوده‌های گروه دوم اگرچه معمولاً در جایگاه آغازی ظاهر می‌شوند، اما می‌توانند در جایگاه‌های دیگر نیز حضور پیدا کنند (هلیدی،۲۰۰۴:۱۰۹). در جملات بالا، به نظر می‌رسد که افزوده‌ها به گروه اول تعلق دارند، اما با کمی تأمل می‌توان آن‌ها را در گروه دوم جای داد، چراکه اگرچه در حالت بی‌نشان در ابتدای جمله می‌آیند، اما حضور آن‌ها در پایان جمله نیز ممکن است.

۱۰. نمی‌دونم چجوری بگم واقعیتش.

۱۱. از کارش بدم اومد راستش.

باید به این نکته توجه داشت که امکان تغییر جایگاه افزوده، به‌ویژه قرار گرفتن در پایان جمله، امکان‌پذیر است و

1. thematic

اگر در قالب جمله ظاهر شود، این امکان وجود نخواهد داشت.

۱۲. * نمی‌دونم از کجا باید شروع کنم، واقعیتش/واقعیت اینه که.

باید به این نکته نیز توجه داشت که اگرچه حضور پی‌بست ضمیری در قالب افزوده اجباری است، اما در قالب جمله حضور پی‌بست اختیاری است و جمله چه با پی‌بست ضمیری و چه بدون آن بیاید دستوری و معنامند است.

۱۳. واقعیت اینه که کسی قرار نیست دنیاتو عوض کنه.
واقعیتش اینه که کسی قرار نیست دنیاتو عوض کنه.

با نگاه نقش‌گرایانه می‌توان تحلیل منطقی‌تری از مرجع و نقش این پی‌بست ضمیری ارائه داد. به خرده‌گفتمان زیر توجه کنید:

۱۴. چرا دیروز نیومدی سر کلاس؟
حقیقتش (،) زیاد حالم خوب نبود.

در مثال بالا به نظر می‌رسد که این پی‌بست به یک گزارهٔ کامل ارجاع می‌دهد. این ادعا با آنچه کاپن در رابطه با پی‌بست‌های گزاره‌ای در زبان ایتالیایی مطرح کرده همخوانی دارد. کاپن در پژوهشی که در رابطه با کاربردشناسی واژه‌بست‌های ضمیری انجام داده بر این نکته تأکید دارد که واژه‌بست‌های ضمیری عموماً به گزاره‌های کامل ارجاع می‌دهند و این نکته را مهم‌ترین دستاورد تحقیق خود می‌داند. او با ارائهٔ مثال‌هایی از زبان ایتالیایی، تعدادی از واژه‌بست‌ها را معرفی می‌کند و از آن‌ها با عنوان واژه‌بست‌های گزاره‌ای نام می‌برد. کاپن با ارتباط برقرار کردن میان این دیدگاه و بحث معرفگی، به نقل از پرینس[1] (۱۹۹۲) به این نکته اشاره می‌کند که معرفگی همواره با اطلاع کهنه سر و کار دارد؛ بنابراین، می‌توان واژه‌بست‌ها را ابزارهایی در نظر گرفت که ما را به بخش‌هایی از گفتمان قبلی پیوند می‌زنند. کاپن (۲۰۱۳) و دلفیتو[2] (۲۰۰۲) نیز به این نکته اشاره می‌کند که واژه‌بست‌ها ویژگی‌های ارجاعی دارند و با چسبیدن به یک گروه اسمی و یا یک گزاره کامل با گفتمان قبلی پیوند برقرار می‌کنند. در ادامه برای روشن‌تر شدن موضوع چند استدلال مطرح می‌گردد:

1. Prince
2. Delfito

۴-۱. پی‌بست (ـش) در این جملات نقش دستوری ندارد.

ضمایر وابسته در زبان فارسی چند نقش عمده ایفا می‌کند. در حالت فاعلی، شناسهٔ فعلی میان فعل و فاعل از نظر شخص و شمار مطابقت برقرار می‌کند. در جملهٔ (ما به بازار میریم) شناسهٔ (یم) در شخص و شمار با فاعل جمله (ما) مطابقت می‌کند. در مثال‌های زیر پی‌بست (ت) به ترتیب نقش مفعولی، اضافی و متممی (مفعول غیرمستقیم) را ایفا می‌کند:

۱۵. اگه بهش بگی کشتمت

۱۶. لباست خیلی قشنگه

۱۷. به‌عنوان کادوی تولد برات اسباب‌بازی می‌خرم.

در ساخت موردبررسی، برای پی‌بست (ـش) نمی‌توان هیچ‌یک از این نقش‌های بالا را در نظر گرفت. با توجه به آنچه پیش‌تر اشاره شد، افزوده را می‌توان به‌صورت یک بند موصولی نیز به کار برد؛ بنابراین می‌توان این‌گونه تحلیل کرد که «حقیقتش، راستش، واقعیتش» درواقع یک گزاره کامل است که به آنچه پیش‌تر آمده ارجاع می‌دهد و واژه‌بست با نقش ارجاعی خود از تکرار گزارهٔ بالا جلوگیری می‌کند:

۱۸. حقیقتش (حقیقتِ اینکه نیومدم سر کلاس)، زیاد حالم خوب نبود.

حال به مثال‌های اول برمی‌گردیم:

۱۹. واقعیتش (،) نمی‌دونم چجوری بگم.

حال باید دید پی‌بست (ـش) در مثال بالا را در کدام گروه می‌توان قرار داد. بدون تردید، این پی‌بست نقش مطابقهٔ فاعلی ندارد، چراکه فاعل جمله اول‌شخص مفرد محذوف است که در قالب پی‌بست (م) در فعل جمله ظاهر شده است. نقش مفعولی هم نمی‌توان برایش در نظر گرفت، چراکه اساساً در جمله مفعول ذکر نشده و اگر قرار بر این بود که مفعول در جمله بیاید، به یکی از دو صورت زیر ظاهر می‌شد:

۲۰. واقعیتش (،) نمیدونم ماجرا را چجوری بگم.

۲۱. واقعیتش (،) نمیدونم چجوری باید بگمش.

در مثال‌های بالا یک بار مفعول در قالب گروه اسمی و یک بار در قالب پی‌بست ضمیری ظاهر شده است، اما در هر دو صورت، افزوده در جمله حضور دارد و آمدن مفعول حضور افزوده با پی‌بست (ـش) را غیردستوری نمی‌کند. همین نکتهٔ ساختاری ثابت می‌کند که پی‌بست (ـش) در ابتدای جمله نمی‌تواند نقش مفعولی داشته باشد؛ اما نقش اضافی نزدیک‌ترین نقشی است که می‌توان برای (ـش) در نظر گرفت. اگر برای پی‌بست (ـش) نقش اضافی در نظر گرفته شود، باید برای آن مرجعی وجود داشته باشد. این مرجع چه سازه‌ای می‌تواند باشد. به مثال زیر توجه کنید:

۲۲. واقعیتِ ماجرا اینه که نمی‌دونم چجوری بگم.

۲۳. حقیقتِ ماجرا اینه که نمی‌دونم چجوری بگم.

۲۴.* راست ماجرا اینه که نمی‌دونم چجوری بگم.

دو جملهٔ اول درست و منطقی به نظر می‌رسد، اما جملهٔ سوم چنین نیست. ضمن این‌که انتخاب مرجع (ماجرا) یا هر کلمهٔ دیگری برای پی‌بست (ـش) سلیقه‌ای است و ممکن است مرجع محذوف چیز دیگری باشد. با توجه به مواردی که ذکر شد، آنچه این پی‌بست را در ساخت موردنظر متمایز می‌کند این است که نمی‌توان آن را در چارچوب نقش‌های بی‌نشان پی‌بست‌های ضمیری در زبان فارسی گنجاند.

۴-۲. مرجع پی‌بست یک موقعیت پس‌زمینه[1] است.

در مثال‌هایی که ذکر شد، مرجع پی‌بست (ـش) یک شخص یا شی در جهان خارج نیست. درواقع این پی‌بست به شخص یا چیز فیزیکی ارجاع نمی‌دهد. می‌توان مرجع پی‌بست را گزارهٔ محذوف در نظر گرفت. استدلالی که می‌تواند در تأیید این ادّعا آورده شود این است که در رویکرد نقش‌گرایی همواره واحد ساختاری بند در نظر گرفته شده است. به باور هلیدی، نظام اطلاع لزوماً محدود به بند نیست، گاهی از بند فراتر می‌رود و گاهی بخشی از یک بند را شامل می‌شود، ولی در حالت بی‌نشان با بند انطباق پیدا می‌کند. (هلیدی و متیسن[2]، ۲۰۰۴: ۱۱۵) بنابراین، طبیعی است که تمام اطلاعات موردنیاز در یک بند گنجانده شود. در مثال‌های بالا، پس از حذف پایان‌بخش (اینه که/ این است که) بخشی از گزاره حذف می‌شود که حضور آغازگر به‌تنهایی (واقعیت، حقیقت) نمی‌تواند این خلأ را پر کند؛ بنابراین برای ارجاع به آن بخش محذوف، ضمیری به آغازگر متصل می‌شود که مرجع آن همان بخش محذوف یعنی

1. background setting
2. Halliday & Matthiessen

پایان‌بخش است و ازآنجاکه تمام اطلاعات باید در یک بند گنجانده شود، این ضمیر ارجاعی در قالب واژه‌بست به آغازگر متصل می‌شود. اگر ین فرض را بپذیریم، ضمیر پیش از مرجع می‌آید. این با کارکرد بی‌نشان ضمایر در زبان فارسی که عموماً پس از اسم یا گزاره می‌آیند و از تکرار آن‌ها جلوگیری می‌کنند هم‌خوانی ندارد، ضمن این‌که در جملات موردنظر، پایان‌بخشِ (این است) یک عنصر ساختاری است و به لحاظ معنایی و ساخت اطلاع چیزی به جمله نمی‌افزاید؛ بنابراین ارجاع به آن از طریق یک ضمیر ضرورت به نظر نمی‌رسد. نکتهٔ دیگر آن‌که طبق آنچه از داده‌ها به دست آمد و پیش‌تر اشاره شد، پی‌بست ضمیری می‌تواند در قالب یک جمله نیز ظاهر شود؛ یعنی حضور پایان‌بخش (این است) باعث حذف پی‌بست نمی‌شود.

۲۵. واقعیتش/واقعیت اینه که مریم تصادف کرد.

بنابراین نمی‌توان این استدلال را پذیرفت. حال از زاویهٔ دیگر به این پی‌بست نگاه کنیم. آنچه مسلم است، پی‌بست ضمیری (ـش) نقش ارجاعی دارد. پس اگر نقش ارجاعی برایش در نظر گرفته شود، باید به یک موقعیت/ وضعیت یا رخداد ارجاع دهد. یک موقعیت یا رخداد نمی‌تواند یک‌چیز به‌تنهایی باشد، بلکه مجموعه‌ای از پارامترها را دربرمی‌گیرد. این موقعیت می‌تواند در جهان فیزیکی خارج وجود داشته یا اتفاق افتاده باشد یا در قالب یک تصویر کلی و انتزاعی در ذهن ما شکل گرفته باشد، اما در هر دو حالت با یک مجموعه سر و کار داریم. اگر این فرض پذیرفته شود با دو امکان مواجه هستیم: امکان اول این است که پی‌بست ضمیری به موقعیت/ شرایط یا رخدادی که گوینده قصد بیان یا توضیح آن را دارد ارجاع می‌دهد. در این صورت باز هم پی‌بست پیش از مرجع می‌آید و حاوی اطلاع نو خواهد بود، زیرا گوینده برای نخستین بار به آن اشاره می‌کند و شنونده دربارهٔ آن چیزی نمی‌داند. پس برای گوینده مشخص و برای شنونده نامشخص است. امکان دوم این است که پی‌بست ضمیری به آنچه طرفین گفت‌وگو دربارهٔ آن صحبت کرده‌اند برمی‌گردد. در این صورت پی‌بست حاوی اطلاع کهنه خواهد بود و هم برای گوینده و هم شنونده مشخص است. حال امکان اول بررسی می‌گردد.

۲۶. الف) چرا دیروز نیومدی سر کلاس؟

ب) حقیقتش (،) زیاد حالم خوب نبود / حقیقت شرایطی که پیش آمد این است که زیاد حالم خوب نبود.

۲۷. الف) چرا اینقدر اعصابت خورده؟

ب) واقعیتش (،) با خواهرم دعوا کردم / واقعیت اتفاقی که افتاد این است که با خواهرم دعوا کردم.

مثال‌های بالا با تحلیلی که از مرجع پی‌بست (ـش) ارائه داده شد هم‌خوانی دارد، اما به مثال زیر توجه کنید:

۲۸. الف) چرا دیروز نیومدی سر کلاس؟

ب) واقعیتش (،) حوصله ندارم توضیح بدم/ *واقعیتِ شرایطی که پیش آمد این است که حوصله ندارم توضیح بدم.

مثال سوم هم همان ساختار دو جملهٔ بالا را دارد، با این تفاوت که به لحاظ معنایی گویندهٔ ب هیچ اطلاعی از آنچه رخ داده نمی‌دهد. اگر مثل موارد قبلی مرجع پی‌بست یک موقعیت، شرایط یا رخدادی که گوینده قصد بیان آن را دارد در نظر گرفته شود، جملهٔ سوم از نظر ساختاری و دستوری کاملاً درست است اما از نظر معنایی و اطلاعی نمی‌توان مرجع پی‌بست در این جمله را همان موقعیت یا رخداد دانست، چراکه وقتی افزوده در قالب بند موصولی می‌آید، جمله از نظر مفهومی اشتباه به نظر می‌رسد. اگر مرجع پی‌بست همان شرایطِ (حوصله نداشتن گوینده) در نظر گرفته شود، به لحاظ اطلاعی غلط می‌شود. درواقع گوینده در جملهٔ آخر از پاسخ دادن سر باز می‌زند و هیچ اطلاعی به شنونده نمی‌دهد. پس با توجه به مثال سوم مرجع این پی‌بست را نمی‌توان آنچه گوینده قصد بیان آن را دارد و برای شنونده نامشخص است در نظر گرفت. حال امکان دوم بررسی می‌گردد. در امکان دوم، پی‌بست ضمیری قرار نیست لزوماً اطلاع جدیدی به ما بدهد، چراکه برای هر دو طرف گفت‌وگو آشناست. در این صورت هم مرجع پی‌بست یک شخص یا چیزِ منفرد نیست بلکه یک کل است که پیش‌تر دربارهٔ آن صحبت شده است و یا در ذهن طرفین مفروض است. برای مثالِ بالا می‌توان این موقعیت را مجسم کرد. یکی از طرفین گفت‌وگو دیروز در کلاس حاضر نشده است. طرف دیگر از او علت غیبتش را جویا می‌شود. آنچه در ذهن هر دو طرف به‌صورت پیش‌فرض وجود دارد همین تصویر یا موقعیت کلی است. اگر این تصویر کلی را به‌عنوان پس‌زمینهٔ ذهنی هر دو نفر در نظر گرفته شود، دیگر مثال قبلی اشتباه نخواهد شد؛ زیرا با این تحلیل پی‌بست (ـش) تنها به علت غیبت یا گزارهٔ قبلی (گزارهٔ پرسشی) ارجاع نمی‌دهد، بلکه مرجع آن یک تصویر کلی است که در ذهن طرفین گفت‌وگو مشترک است، چه دربارهٔ آن صحبت شده باشد چه نشده باشد. گزارهٔ پرسشی بخشی از پس‌زمینهٔ ذهنی یا دانش مشترک طرفین گفتگو است که در زبان در قالب یک گزاره فعال شده است؛ بنابراین با در نظر گرفتن این مرجع برای پی‌بست، جملهٔ ب دیگر از نظر معنایی اشتباه نیست. با توجه به توضیحاتی که ارائه شد، مرجع پی‌بست (ـش) در ساخت موردبررسی نه گزارهٔ پیش از پی‌بست (جملهٔ پرسشی) و نه گزارهٔ پس از پی‌بست (پاسخ به پرسش) است، بلکه آن عهد ذهنی یا دانش

مشترکِ مفروض میان طرفین گفت‌وگو یا همان موقعیت پس‌زمینه است که می‌تواند همه یا بخشی از آن در متن فعال شود، اما بیان آن ضروری نیست.

۴-۳. پی‌بست (ـش) حاوی پیش‌انگاری است.

پیش‌انگاری همواره در میان معناشناسان، کاربردشناسان و در سال‌های اخیر در حوزهٔ تحلیل گفتمان موردبحث قرار گرفته است. در دیدگاه معناشناسیِ شرط صدق[1]، پیش‌انگاری دو مشخصهٔ اصلی دارد:

الف. پیش‌انگاری با یک عنصرِ مشخص معرفی می‌شود که آن عنصر محرک پیش‌انگاری[2] نامیده می‌شود.

ب. پیش‌انگاری با منفی کردن از بین نمی‌رود. (لوینسون[3]، ۱۹۸۳)

در نگاه معناشناسیِ محض معنا تنها به واژه‌ها و جملات، مستقل از گوینده و جهان خارج نسبت داده می‌شود، اما در نگاه کاربردشناختی معنا برگرفته از گوینده، شناختی-اجتماعی و بافت‌بنیاد است. در نگاه دوم به معنا، پیش‌انگاری دانش مشترک یا دانش پیش‌فرضی که در طرفین گفت‌وگو وجود دارد در نظر گرفته می‌شود. (لوینسون، ۱۹۸۳: ۲۲۵-۲۰۴). آستین شرایط کارایی[4] برای کنش‌های گفتاری[5] را همان پیش‌انگاری می‌داند. (آستین[6]، ۱۹۷۵: ۵۱-۵۰). بیسا[7] (۱۹۹۹) معتقد است برخی از پیش‌انگاری‌ها در زبان کدگذاری می‌شوند و برخی نمی‌شوند. پیش‌انگاره گزاره‌ای معنایی یا مجموعه‌ای از گزاره‌های معنایی است که در صورت‌های مختلف واجی_نحوی در جمله برانگیخته می‌شود. (لمبرکت، ۱۹۹۶: ۷۷) فرکلاف پیش‌انگاری را همان دانش پس‌زمینه‌ای می‌داند. (۱۹۹۲: ۱۲۱) ون‌دایک (۲۰۰۵) هم معتقد است هر آنچه که تصریح نشود، پیش‌انگاری است. تصریح گزاره‌ای است که تنها گوینده هنگام بیان آن در ذهن خود بازنماییش را دارد نه شنونده (لمبرکت، ۱۹۹۶: ۷۷). سعید بر این باور است که یک گزارهٔ پیش‌انگارانه با قرار گرفتن در قالب گروه اسمی یا در قالب یک بند پیرو (نه بند پایه) در پس‌زمینه قرار می‌گیرد، درحالی‌که یک گزارهٔ تصریح‌شده با آمدن در بند اصلی برجسته می‌گردد. (۲۰۰۳: ۱۰۴). پیش‌انگاری در سه سطح واژگان، جمله/بند و گفتمان قابل‌بررسی است. پیش‌انگاری در سطح گفتمان که با عنوان «پیش‌انگاری گفتمانی» خوانده می‌شود توسط بکالو[8] (۲۰۰۷) معرفی شد.

پیش‌تر اشاره شد که مرجع پی‌بست (ـش) یک تصویر کلی است که در ذهن طرفین گفت‌وگو وجود دارد. به مثال

1. truth condition
2. presupposition triggers
3. Levinson
4. felicity conditions
5. speech act
6. Austin
7. Sbisa
8. Bekalu

۱۴ برمی‌گردیم. در این مثال با دو پیش‌انگاری روبه‌رو هستیم:

الف. b دیروز سر کلاس نیامده.

ب. a علت آن را نمی‌داند و دربارهٔ آن کنجکاو است.

اگر به مثال‌های دیگر توجه کنیم، پی‌بست (ـش) در قالب یک افزوده در ابتدای جمله (و در مواردی در پایان جمله) هنگامی ظاهر می‌شود که گوینده قصد بیان چیزی را دارد که دیگری از او پرسیده یا می‌خواهد راجع به آن اطلاع کسب کند. همان‌طور که جملهٔ امری حاوی این پیش‌انگاری است که یک طرف گفت‌وگو دارای مقام بالاتر نسبت به دیگری است، جملهٔ پرسشی هم عدم آگاهی یکی از طرفین گفت‌وگو را پیش‌انگاری می‌کند. این نوع از پیش‌انگاری «پیش‌انگاری اطلاعی[1]» خوانده می‌شود، چراکه عموماً در پاسخ به این نوع پیش‌انگاری اطلاعات جدیدی در اختیار دیگری قرار داده می‌شود. محرک‌های پیش‌انگاری آن عناصر واژگانی یا ساخت‌های دستوری هستند که بازتاب‌دهندهٔ پیش‌انگاری هستند. صاحب‌نظران دسته‌بندی‌های متعددی از محرک‌های پیش‌انگاری ارائه داده‌اند که همهٔ این تقسیم‌بندی‌ها را می‌توان در دو سطح کلی واژگانی و نحوی قرار داد (لیانگ و لیو[2]، ۲۰۱۶). با توجه به مطالبی که بیان شد، پی‌بست (ـش) به لحاظ ساختاری می‌تواند محرک پیش‌انگاری باشد و افزوده‌های (راستش)، (حقیقتش)، (واقعیتش) را می‌توان به لحاظ نقشی گفتمان‌نما[3] دانست. این افزوده‌ها زمینه را برای آنچه در ادامه می‌آید و حاوی اطلاع نو است فراهم می‌کند و به مخاطب القا می‌کند که من قصد دارم اطلاعاتی را در اختیار شما قرار دهم و این اطلاعات حقیقت است؛ اما باید به این نکته توجه داشت که در نمونه‌های موردبررسی، بیان اطلاع نو و به عبارتی رفع ابهام از شنونده الزامی نیست، چراکه طرف دیگر گفت‌وگو می‌تواند از پاسخ سر باز زند و اطلاعی جدید در اختیار شنونده قرار ندهد و چنین مواردی به‌صورت محدود در پیکره یافت شد. به مثال‌های زیر توجه کنید:

۲۹. راستش (،) من متوجه منظورتون نمیشم.

۳۰. راستش (،) کمی برام گفتنش سخته.

در مثال‌های بالا، گوینده لزوماً اطلاع جدیدی در اختیار شنونده قرار نمی‌دهد. ملزم نبودن گوینده به پاسخ و رفع ابهام را شاید بتوان با قابل‌حذف بودن افزوده مرتبط دانست:

1. informative presupposition
2. Liang & Liu
3. discourse marker

۳۱. کمی برام گفتنش سخته

در این مرحله تفاوت دو جملهٔ بالا (با افزوده و بدون افزوده) را می‌توان از منظر مفهومی بررسی کرد. گوینده با ذکر افزوده پاسخ خود را تصریح[1] می‌کند، به این معنا که آنچه می‌گویم حقیقت است. درواقع با آمدن افزوده در ابتدای جمله، گوینده تصریح می‌کند که قصد بیان واقعیت را دارد. با حذف افزوده، گوینده همچنان می‌تواند اطلاع جدیدی در اختیار شنونده قرار دهد اما این بار شنونده هیچ پیامی مبنی بر حقیقت داشتن آنچه گفته می‌شود از شنونده دریافت نکرده است؛ بنابراین شنونده نیز دربارهٔ صادق بودن گوینده نمی‌تواند اطمینان کامل داشته باشد. در حالت اول شنونده پیش‌فرض را بر صدق بودن گزاره می‌نهد، اما در حالت دوم پیش‌فرض شنونده این است که این گزاره تنها پاسخ گوینده است و می‌تواند حقیقت یا کذب باشد.

۴-۴. ساخت اطلاع، معرفگی[2] و مشخص‌بودگی

عبارات معرفه ماهیت ارجاعی دارند و معرفگی همواره وجود یک مرجع را پیش‌فرض می‌انگارد. (استراسون، ۱۹۵۰). لوبنر دو رویکرد را دربارهٔ معرفگی موردنظر قرار می‌دهد: معرفه‌های معناشناختی و معرفه‌های کاربردشناختی. معرفه‌های معناشناختی ذاتاً و مستقل از بافت موقعیت معرفه محسوب می‌شوند، اما معرفه‌های کاربردشناختی بسته به بافت موقعیت تعریف می‌شوند. در نگاه نقش‌گرایانه، معرفه‌های کاربردشناختی شامل گروه‌های اسمی معرفه، ضمایر اشاره و ضمایر سوم شخص هستند. (بورکارد،۲۰۰۸) به کمک محور شناسا بودن یا قابل‌شناسایی بودن[3] توسط گوینده و شنونده می‌توان دو مفهوم معرفگی و مشخص‌بودگی را تعریف کرد. طبق این معیار، یک گروه اسمی در صورتی معرفه است که مرجع آن هم برای گوینده و هم شنونده قابل‌شناسایی باشد. گروه اسمی زمانی مشخص است که تنها گوینده مرجع را بشناسد و زمانی نامشخص است که هیچ‌یک نتوانند مرجع را شناسایی کنند (فون هویسینگر، ۲۰۰۲). معیار قابل‌شناسایی بودن را می‌توان در جدول زیر نشان داد:

1. assertion
2. definiteness
3. identifiability

۲. معیار قابل‌شناسایی بودن برای معرفگی و مشخص‌بودگی

(فون هویسینگر، ۲۰۰۲)

قابل‌شناسایی توسط	معرفه (+مشخص)	نکره (مشخص)	نکره (نامشخص)
گوینده	+	+	−
شنونده	+	−	−

پیش‌تر اشاره شد که پی‌بست (ـش) در ساخت موردنظر به یک زمینه یا تصویر ذهنی مشترک بین گوینده و شنونده ارجاع می‌دهد؛ بنابراین در ساخت موردنظر مرجع ما معرفهٔ مشخص است؛ یعنی هم گوینده و هم شنونده آن پس‌زمینهٔ ذهنی را دارند؛ اما از منظر نقشی، افزودهٔ (راستش، حقیقتش، واقعیتش) در حالت بی‌نشان زمینه را برای اطلاع نو فراهم می‌کند. از این زاویه گزاره‌ای که در ادامه می‌آید برای گوینده اطلاع کهنه و برای شنونده اطلاع نو محسوب می‌شود.

پی‌بست ضمیری که از اسم به‌عنوان میزبان استفاده می‌کند و در قالب افزوده در حوزهٔ آغازگر قرار می‌گیرد، حاوی اطلاع کهنه و معرفهٔ مشخص است. افزوده‌ای که در جایگاه آغازگر قرار می‌گیرد، حاوی اطلاع کهنه است، زیرا اولاً اطلاع جدیدی در اختیار گوینده و شنونده قرار نمی‌دهد. دوم این‌که این سازه چه در قالب افزوده چه به‌صورت بند موصولی در جمله بیاید، حضور آن اختیاری و قابل‌حذف است. حذف آن نیز لطمه‌ای به ساخت اطلاعی جمله وارد نمی‌کند؛ بنابراین در جایگاه آغازگر یا مبتدا قرار گرفتن این سازه را نمی‌توان دلیلی بر اطلاع نو بودن آن قرار داد. این نکته با پژوهش شهیدی (۲۰۰۰) نیز هم‌خوانی دارد. بر پایهٔ پژوهش ایشان، عنصر مبتداشده تقریباً هیچ‌گاه (حدود یک درصد) حاوی اطلاع نو نیست، بلکه مشتمل بر اطلاع کهنه است.

۵. بحث و نتیجه‌گیری

با توجه به مطالبی که تاکنون بیان شد، برای افزودهٔ آغازی به لحاظ معنایی و گفتمانی دو نقش می‌توان قائل شد: اول تصریح بیان حقیقت و دوم مقدمه‌چینی یا زمینه‌سازی برای بیان اطلاع نو. از این زاویه، گزاره‌ای که پس از افزوده می‌آید دارای کانون اطلاعی جمله است. لمبرکت[1] کانون را بخشی از گزاره می‌داند که هنگام صحبت مسلم فرض نمی‌شود، در حوزهٔ پیش‌انگاری قرار نمی‌گیرد و به لحاظ کاربردشناختی سازهٔ کانونی می‌تواند تکیه بگیرد. قلمرو کانونی علاوه

1. Lambrecht

بر سازهٔ کانونی می‌تواند عناصر غیر کانونی نظیر ضمایر را نیز دربر گیرد (۱۹۹۶: ۲۱۳). درواقع کانون آن بخش غیرمسلم از گزاره است که گوینده قصد دارد در اختیار شنونده قرار دهد. سازهٔ کانونی می‌تواند درجه‌ای از فعال بودن یا تشخیص‌پذیری را بپذیرد یا تشخیص‌ناپذیر و غیرفعال باشد. (لمبرکت، ۱۹۹۶: ۲۱۳، ۲۵۷-۲۶۴). پرینس (۱۹۸۱) مصادیق کاملاً نو را که به لحاظ شناختی قابلیت مبتداپذیری کم‌تری دارند متعلق به حوزهٔ کانونی می‌داند.

بررسی داده‌هایی که از پیکره استخراج شد نکته‌ای را بر ما روشن می‌کند و آن این است که گزاره‌هایی که پس از افزوده ظاهر می‌شوند و حاوی کانون اطلاعی جمله هستند را نمی‌توان به لحاظ معنایی و اطلاعی در یک دسته قرار داد. از میان ۱۱۰ جملهٔ موردبررسی، بیش از نیمی از جملات لزوماً وقوع رخدادی را به مخاطب اطلاع نمی‌دهند، بلکه بخشی از جملات به بیان احساس گوینده و بخشی به بیان نظر اختصاص داشتند. اگرچه تمام این گزاره‌ها حاوی اطلاع نو هستند، اما از نظر میزان نو بودن با یکدیگر متفاوت‌اند. نکتهٔ دیگری که با بررسی داده‌ها مشخص شد این است که لزوماً گزارهٔ پس از افزوده حاوی اطلاع نو نیست:

۳۲. راستش (،) نمیدونم چطور باید شروع کنم و از کجا باید بگم.

۳۳. راستش (،) آقای وهابی اولاً از اینکه اینقدر صریح حرفم رو میزنم امیدوارم من رو ببخشید.

این نوع جملات در پیکره بسیار محدود بودند، اما مثال بالا نشان می‌دهد که اگرچه در حالت بی‌نشان گزارهٔ پس از افزوده اطلاع نو محسوب می‌شود، اما در موارد نشان‌دار گوینده می‌تواند از ارائهٔ اطلاع طفره برود و یا زمینه را برای بیان آن در گزاره‌های بعدی فراهم کند.

۳۴. راستش (،) جواب این موضوع طوری نیست که من بتونم به شما راحت توضیحش بدم.

۳۵. راستش (،) من اومده بودم اینجا یه خبر خوشی رو بهتون بدم.

مسئلهٔ دیگر در مورد گزاره‌های حامل اطلاع نو این است که همواره رابطهٔ یک به یک میان فعل و کانون اطلاعی جمله وجود ندارد. به مثال زیر توجه کنید:

۳۶. حقیقتش (،) حرف اسفند ماهی‌ها که میاد وسط یاد اون دسته از آدما می‌افتم که آرامششون به وسعت اقیانوسه.

در مثال بالا کانون اطلاعی جمله گزارهٔ (به یاد چیزی افتادن) نیست، بلکه پیام اصلی جمله اظهارنظر گوینده دربارهٔ اسفندماهی‌ها است و کانون اطلاعی جمله را باید این گزاره در نظر گرفت:

آرامش اسفندماهی‌ها به وسعت اقیانوس است.

بررسی داده‌ها و مشخص کردن سازهٔ حاوی کانون اطلاعیِ جمله نشان داد که همیشه کانون اطلاعی جمله فعل اصلی نیست، بلکه بسته به دانش مشترک طرفین گفت‌وگو، گزارهٔ پیشین، پیش‌انگارهٔ ذهنی گوینده و عناصر آوایی همچون جایگاه تکیه ممکن است کانون اطلاعی جمله متغیر باشد. ازآنجاکه ساخت غالب جملات بعد از افزوده‌های (راستش، حقیقتش، واقعیتش) از نوع جملات خبری است، به لحاظ منطقی مشمول گزاره‌های صدق و کذب می‌شود. حضور این نوع افزوده‌ها در ابتدای جمله، گزارهٔ خبری را به‌احتمال یا امکانِ صدق بودن گزاره نزدیک‌تر می‌کند. به لحاظ کاربردشناختی، به کار بردن این افزوده‌ها به اصلاحِ رابطهٔ بین گوینده و مخاطب کمک می‌کند و از بحث و مجادلهٔ بیش‌تر پیش‌گیری می‌کند و به مخاطب اطمینان می‌دهد که گوینده با او روراست و صادق است.

در پژوهش حاضر پی‌بست ضمیری (ـش) در یک ساخت مشخص از نظر نقشی موردبررسی قرار گرفت. با توجه به پرسش‌های مطرح‌شده نتایج پژوهش به‌ترتیب از این قرارند:

۱. مرجع این پی‌بست یک شخص، شی یا گزارهٔ مشخص نیست، بلکه دانش مشترک و مفروض میان طرفین مکالمه یا همان تصویر کلی است که طرفین در ذهن دارند. همه یا بخشی از این دانش مشترک ممکن است در قالب گزاره در زبان ظاهر شود و یا به کمک یک سازه در گفتمان فعال شود.

۲. از نظر اطلاعی، مرجع پی‌بست حاوی اطلاع کهنه است و برای گوینده و شنونده معرفهٔ مشخص محسوب می‌شود؛ اما گزاره‌ای که پس از افزوده می‌آید نکرهٔ مشخص است، زیرا برای گوینده مشخص و برای شنونده نامشخص است.

۳. در حالت بی‌نشان این پی‌بست در قالب افزوده در ابتدای جمله قرار می‌گیرد. هم‌چنین در حالت بی‌نشان پس از افزوده گزارهٔ خبری مثبت می‌آید. وقوع مکث پس از افزوده می‌تواند تابعی از بافت موقعیت، رابطهٔ طرفین گفت‌وگو، ویژگی‌های گفتمانی، شرایط روحی گوینده و میزان قطعیت او از بیان واقعیت باشد. پی‌بست (ـش) که از اسم به‌عنوان میزبان بهره می‌گیرد، به لحاظ ساختاری محرک پیش‌انگاری است و افزودهٔ آغازی گفتمان‌نماست. پی‌بست (ـش) در این ساخت‌ها هم در قلمرو یک افزوده و هم بند ظاهر می‌شوند که هر دو مفهوم یکسانی را به مخاطب منتقل می‌کنند و آن تصریحِ بیان حقیقت است. هم‌چنین هم افزوده و هم بند قابل‌حذف هستند. گزاره‌های پس از افزوده به لحاظ معنایی و کاربردی برای بیان احساس و تجربهٔ گوینده، بیان نظر، بیان رخداد، زمینه‌سازی برای بیان اطلاع و حتی طفره رفتن از پاسخ به کار می‌روند.

کتابنامه

Ariel, M. (2008). *Pragmatics and grammar. In the series Cambridge textbooks in linguistics*. Cambridge: Cambridge University Press.

Austin, J. L. (1975). *How to do things with words.* Oxford university press.

Bekalu, M. A. (2007). Presupposition in news discourse. *Discourse & Society*, 17(2), 147-172.

Brown, G., & Yule, G. (1983). *Discourse analysis*. Cambridge: Cambridge university press.

Burkhardt, P. (2008). Two types of definites: evidence for presupposition cost. *In Proceedings of Sinn und Bedeutung* (Vol. 12, pp. 66-80).

Capone, A. (2000). *Dilemmas and excogitations: An essay on clitics, modality and Discourse*. Messina: Armando Siciliano.

Capone, A. (2013). The pragmatics of pronominal clitics and propositional attitudes. *Intercultural Pragmatics*, 10(3), 459-485.

Corver, N & Delfitto, D. (1999). On the nature of pronoun movement. In Henk C. van

Riemsdijk (ed.), *Clitics in the languages of Europe*, 799–855. Berlin/New York: Mouton deGruyter.

Delfitto, D. (2002). On the semantics of pronominal clitics and some of its consequences. *Catalan Journal of Linguistics*, 41-69.

Fairclough, N. (1992). Discourse and social change. Cambridge: Polity press.

Halliday, M. A. K., & Matthiessen, C. (2004). An introduction to functional grammar. London: E. Amold.

Lambrecht, K. (1996). Information structure and sentence form: Topic, focus, and the mental representations of discourse referents (Vol. 71). Cambridge university press.

Leonetti, M. (2007). Clitics do not encode specificity. In Proceedings of the workshop "Definiteness, specificity and animacy in Ibero-Romance Languages (pp. 111-139). Universität Konstanz: Fachbereich Sprachwissenschaft.

Levinson, S. C., Levinson, S. C., & Levinson, S. (1983). Pragmatics. Cambridge university press.

Liang, R., & Liu, Y. (2016). An analysis of presupposition triggers in Hilary Clinton's first campaign speech. *International journal of English linguistics*, 6(5), 68-73.

Prince, E. F. (1981). Topicalization, focus-movement, and Yiddish-movement: A pragmatic differentiation. In *Annual meeting of the berkeley linguistics society* , 249-264.

Saeed, J. I. (2003). Semantics. MA.

Shahidi, N. (2000). Topicalization in Persian: a functional approach (master's Thesis). Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran.

Strawson, P. F. (1950). On referring. *Mind*, 59(235), 320-344.

Van Dijk, T. A. (2005). Contextual knowledge management in discourse production. A new agenda in (critical) discourse analysis, 71-100.

Von Heusinger, K. (2002). Specificity and definiteness in sentence and discourse structure. *Journal of semantics*, 19(3), 245-274

Von Heusinger, K., & Kaiser, G. A. (2003). The interaction of animacy, definiteness and specificity in Spanish. In Proceedings of the Workshop: Semantic and Syntactic Aspects of Specificity, Romance Languages (pp. 41-65). Konstanz: Universität Konstanz.

اعتباری، ز؛ علیزاده، ع؛ و نغزگوی کهن، م. (۱۴۰۱). نقشهٔ معنایی مالک واژه‌بستی در ساخت اضافی فارسی نو. جستارهای زبانی. (۷۲). ۲۹۵- ۳۲۳.

جهان‌پناه، س. (۱۳۸۰). ضمیر متصل (ـش) و (داشتن)؛ دو گرایش تازه در فارسی گفتاری امروز تهران. مجلهٔ زبان‌شناسی. (۳۱). ۴۲-۱۹.

حیدری‌زادی، ر. (۱۳۸۷). تحلیل ضمایر و معرفگی بر مبنای نگرش زبان‌شناسی شناخت‌گرا. پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی. (۱). ۸۳-۶۵.

صراحی، م؛ و علی‌نژاد، ب. (۱۳۹۲). رده‌شناسی واژه‌بست در زبان فارسی. زبانشناسی و گویش‌های خراسان. (۱). ۱۰۳-۱۳۰.

مدرسی، ب. (۱۳۹۳). نقش ضمیر در بازنمایی ساخت اطلاع جمله در زبان فارسی. مجموعه مقالات دانشگاه علامه طباطبایی. شمارهٔ ۳۳۲. (۱۱۴۳-۱۱۶۰). تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.

مزینانی، ا؛ و شریفی، ش. (۱۳۹۴). بررسی نظام واژه‌بستی ضمیری در تاریخ زبان فارسی و علل تحول آن. جستارهای زبانی. (۴). (۲۵). ۳۰۵-۲۷۵.

مزینانی، ا؛ علیزاده، ع؛ و شریفی، ش. (۱۳۹۵). واژه‌بست‌های مفعولی و آرایش بنیادین واژگان در زبان فارسی. جستارهای زبانی. (۶). (۳۴). ۴۹-۷۲.

نغزگوی کهن، م. (۱۳۹۳). از واژه‌بست تا وند اشتقاقی. مجموعه مقالات دانشگاه علامه طباطبائی. (۳۳۲). ۱۳۴۵-۱۳۵۰.

وحیدیان کامیار، ت. (۱۳۴۳). دستور زبان عامیانهٔ فارسی. تهران: امیرکبیر.